

ویژگی مفهوم "دولت مندی" و چگونگی ساختارهای سنتی در کشور نئولیبرالیزم بمتابۀ مدلی بمنظور سازماندهی قدرت تغییر موضع واقعی یا محاسبه سیاسی؟

تقویت احساس امنیت کاذب در دوران صلح مسلح
صدور دو حکم متفاوت در مورد یک جرم مشخص
ایده پیشرفت بدون زمینه اجتماعی
تأملات تاریخی

"دولت مندی" مفهومی است که نخستین بار توسط میشل فوکو در امتداد سال ۱۹۷۸ مطرح گردیده و به مطالعه تکنیک‌ها، فرآیندها و رویکردهایی می‌پردازد که دولت‌ها از طریق آنها ابعاد زیست و رفتارهای شهروندان را نظارت و مدیریت میکنند. نکات کلیدی مفهوم "دولت مندی" برای تبارشناسی و تحلیل نحوه و ساخت قدرت در دولت‌های مدرن بکار می‌رود. مفهوم کلیدی دولت بمتابۀ یک کشور، کلیت موجودیت سیاسی مستقل شامل شهروندان، سرزمین و حاکمیت؛ بمتابۀ یک حکومت یا مجموعه‌ای از کارگزاران که قدرت را در دست داشته و دولت را اداره می‌نمایند؛ بمتابۀ قوه مجریه، در ادبیات سیاسی عامیانه، دولت معمولن به هیأت وزیران و قوه مجریه اشاره دارد؛ حاکمیت بمتابۀ عالیترین قدرت برای وضع قانون و اجرای آن در داخل و استفاده در عرصه بین‌المللی و در نهایت، دولت‌سازمانی است که نظم و قانون را در یک سرزمین معین برقرار می‌نماید و در برگیرنده نهادهای ارتش، پولیس، قوه قضائیه و دیوان سالاری اداری است. کنترل ابعاد زیست، "دولت مندی" شامل مجموعه نهادها، شیوه‌ها، تحلیل‌ها و تکنیک‌هایی است که اجازه می‌دهد، این شکل خاص قدرت برای شهروندان اعمال گردد. بگونه خلاصه، "دولت مندی" یعنی تبدیل نمودن و کنترل شهروندان بویژه به یک دانش و هنر آنها در خدمت یک دولت مدرن.

قبل از طرح و بررسی مسایل مورد بحث در نبشته حاضر، تذکر این موضوع در صدر اهمیت قرار می‌گیرد که بویژه در امتداد ماه‌های پسین سده ۲۰، اصل مفهوم "دولت سازی"، بخوی خود، بوسیله‌ای مبدل گردید که طرف‌های شامل در مداخله تلاش می‌ورزیدند تا از اصل دولت بمنظور حل مسأله ناتوانی و ضف آن استفاده نمایند. "نمونه ایده آلی" که هنگام تلاش برای این کاربان اشاره می‌شد، هم از نقطه نظر عملی و هم از دیدگاه نظری، "دولت ملی" کلاسیک بود. بمنظور ارائه پاسخ به پرسش فوق، نخست بگونه کلی و بمفهوم عام کلمه، به چگونگی تحول الگوی معاصر ساخت دولت و گفتن جهان‌های در مورد قدرت پرداخته می‌شود. در گام بعدی، درباره وضعیت تاریخی و چگونگی تلاش‌ها به منظور ساخت دولت در کشور عزیز ما افغانستان، به فاکت‌هایی اشاره گردیده است، این یکی و دیگر هم اینکه رویکرد های جامعه جهانی در قبال کشور عزیز ما افغانستان، بویژه پس از سال ۱۳۸۰ خورشیدی، مورد ارزیابی قرار داده می‌شود. در نهایت امر، مسأله تطبیق مدل "دولت سازی" و چگونگی ارتباط آن با جوامع سنتی تر مانند کشور عزیز ما، جایی که روش‌های حکومتداری و اعمال قدرت، اغلب بگونه غیررسمی و پیچیده و با وجود محدودیت‌های منابع مشرعیت تاریخی و کاریزماتیک مشخص می‌گردند. چنانچه قبلان یاددهانی بعمل آمد، این موردیست که بمفهوم اخص کلمه، نشاندهنده موجودیت محدودیت‌های منابع تاریخی و کاریزماتیک مشروعیت پنداشته میشود. تاکنون هم، زمینه‌های اینچنینی بندرت برسمیت شناخته شده و بویژه توسط کسانی که به مداخلاتی می‌ورزند، کمتر درک می‌گردند. با اینحال، در شرایط و وضعیت کنونی، برخی از پژوهشگران در صورت ضعف دولت پرمنابع سنتی تر، ارائه گزینه‌های جایگزین، مشروعیت و ترکیبی بودن ساختار سیاسی را برسمیت می‌شناسند. چنین بنظرمی‌رسد که الی

سال ۱۳۸۰ خورشیدی (۲۰۰۱ ترسایی) و پس از رویدادهای سپتامبر سال یادشده، دولت افغانستان با تمرکز زدایی قدرت مشخص شده بود. وضعیت یادشده، شبیه بشرایطی بود که اتحاد شوروی در سال ۱۳۵۸ خورشیدی با آن مواجه گردید، بسخن دیگر، موجودیت دولتی از نظر مالی ناتوان که ساحة حاکمیت آن به شهرهای کشور محدود می گردید. علاوه بر آن، کشور ما بر بنیاد اساسات و اصولی اداره می گردید که ظاهرن، کاملن مخالف طرز نگاه جامعه جهانی بود. وضعیت مشابه با حالتی که در سومالیا مشاهده می گردید، قابل مقایسه بود. جامعه بین المللی تلاش بعمل آورد تا از اصل درگیری های مسلحانه در کشور ما کنار رود، چه پس از دهه نخست موجودیت و حضور نظامیان خارجی در کشور ما و بویژه پس از سال های ۱۳۸۴-۱۳۸۵ خورشیدی با مواجه گردیدن اوضاع بد و بدتر، به تمرکز بر اقدامات مسلحانه پرهزینه و "پرکردن خلأها" مبادرت ورزید. بسیاری ها، وضعیت یادشده را با آنچه در دهه ۱۳۵۹ در کشور ما رخ داد، تشبیه مینمودند. علاوه بر آن، اقدامات یادشده، درکل بمتابه تلاش های مذبوحانه ای بمنظور حمایت از دستگاه امنیت دولتی تلقی می گردید که عمدتن در برگیرنده شکل گیری و ایجاد تشکیلات شبه نظامی بود که وفاداری آنها بگونه وسیع و گسترده ای مورد تردید قرار می گرفت. نیروهای امنیتی غیر منظم نیز بدلیل احتمال دامن زدن به مشکلات قومی مورد انتقاد قرار گرفتند، آنها به مسلح نمودن آنده از افرادی مبادرت ورزیدند که با دیگران در تضاد قرار داشته و همچنان از جانب دیگر، مشکل تضعیف بیشتر انحصار دولتی در امر استفاده و بکارگیری قدرت نیز موجود بود. در امتداد سال ۱۳۸۸ خورشیدی، بمنظور شکل گیری و ایجاد قوت های مردمی، تلاش های بیشتری بعمل آمد. چون جنگ و درگیری های مسلحانه با نیازه خلع سلاح و مبارزه با شبکه تروریستی "القاعده" و شکست دادن آن تو چیه می گردید، حمایت از حکومت افغانستان در ردیف اولویت ها قرار نداشت و درین زمینه، از اجرای عملیات های مسلحانه عقب می ماند.

در مورد مفاهیم موجود از قبیل سنت های "دولت" و "وظایف" دولتی بایست متذکر گردید که جامعه شناس ها و دست اندرکاران مسایل مورد بحث از ماکیاولی تا توماس هابز، جان لاک، ماکس وبر، جان استوارد میل و دیگران، در مورد دولت و وظایف آن دیدگاهها و نظریات مختلفی ارائه نموده اند. با اینهمه، مدلی که بمتابه اساس و بنیاد نظم جهان امر وزی مبدل گردید، مدل دولت ملی است که توسط ماکس وبر در امتداد سالهای انقلاب باوریا در ماه نوامبر سال ۱۹۱۸ و ختم جنگ جهانی اول شکل گرفت.

در مورد ستراتیژی های ساختار دولتی بایست یاددهانی بعمل آید که بویژه در دهه پسون، مسأله ضعف دولت و ساختار دهی دولت بمتابه پاسخی باین مشکل، قبل از همه و درگام نخست توجه اهدا کننده ها، حافظان صلح و نیروهای امنیتی را بخود جلب نموده است که وضعیت یادشده، بخودی خود باین معنا تلقی می گردد که نظریه های دهه ۱۹۸۰، مبنی بر اینکه "بازار" می تواند مشکلات موجود در عرصه یادشده را مرفوع نماید، از بیخ و بن از هم فرو ریخت. اما با مداخلات مکرر و یکی پس از دیگر جامعه بین المللی در کشور عزیز ما افغانستان، بوسنی، لایبیریا، سیرالیون، هایتی و عراق، اصل "ساختار دولت" بمتابه راه حل اصلی برای کشورهای که تحت عنوان "ناکارآمد" نامیده می شدند، تلقی می گردید. تعریف های متعددی بمنظور معرفی آنها از قبیل "ناتوان"، "ضعیف" و "کشورهای ورشکسته" مطرح بحث قرار می گرفت. اما با وجود اینهمه، نبود قطعیت و گاهی هم ابهام در تفاوت هایی میان آنها موجود می باشد.

عده ای هم چنین می پندارند که اگر سخن در مورد تأمین امنیت و توسعه در میان باشد، توجه بر نبود میل یا توانایی نهاد های دولتی بمنظور انجام وظایف اصلی در زمینه امنیت، اجرای قدرت نماینده و تأمین اجتماعی متمرکزی باشد. برخی از اهل خبره در اینمورد اتفاق نظر دارند که معمولن راه حل توصیه شده، "ساختار دولت" محسوب می گردد. این بمعنای تقویت پایدار نهاد های دولتی، علاوه بر افزایش ظرفیت بازیگران دولتی بمنظور اجرا و تطبیق عملی، بویژه در حوزه های اصلی دولت سازی، یعنی امنیت داخلی، خدمات اجتماعی، پایه حاکمیت قانون و مشروعیت حکومت می باشد.

شماری اردست اندرکاران امور و مسایل مورد بحث کنونی، چنین می پندارند که دولت های ضعیف، عمدتن از دیدگاه منافع امنیتی غرب بررسی می گردند. در زمینه یادشده، آنها چیزی بیشتر از یک محیط مساعد برای صدور تروریسم و پناهگاه مطمئن برای تروریستها نمی باشند. آنها، بنحوی از انحاء، به تهدیدی برای "امنیت ملی ایالات متحده" و "امنیت بین المللی" تبدیل می گردند. بنابراین، "بازسازی دولت ها" بمتابه چالشی تلقی می گردد که سیاست ایالات متحده نا گزیریه پذیرش آنها می باشد.

دروضعیتی که ظرفیت های نهاد های امنیتی نظیر پولیس، نیروهای مسلح دفاعی، گمرک و خدمات مرزی گسترش می

یابد، بیشترین توجه در روند ساختار دولت، معمولن بگونه ای، بیش از همه برجسته های امنیتی متمرکزی باشد، چه، تکوین وضعیت اینچینی، بویژه بمنظور ارائه کمک های خارجی از اولویت هایی برخوردار می باشد. این بخودی خود، به نهادهای امنیتی اجازه می دهد تا بمسائل توسعه توجه بیشتری معطوف نموده، آنها را تابع منافع و ضرورت های امنیتی نموده و برین بنیاد، باصل مشروعیت بخشی ساختارهای نیروهای مسلح و همچنان سایر خدمات بدون خطرکه سبب گسترش حوزه های فعالیت ها و عملکردهای شان می گردد، کمک می نماید.

اما در نتیجه و بویژه پس از سال ۱۳۸۰ خورشیدی (۲۰۰۱ ترسای)، موارد گفته آمده در کشورما بوسیله مؤثری بمنظور تأمین امنیت در "فضای غیرقابل کنترل" مبدل نگردیدند.

بگواه تاریخ، بسال ۱۳۲۶ خورشیدی (۱۷۴۷ ترسای)، زمانی که احمدشاه درانی در کندهار به تشکیل فدراسیونی بنام مشترک افغانستان مبادرت ورزید. قبل برین، افغانستان بمثابه "سرزمین بدون قانون" شناخته میشد. حاکمیت درانی ها توانست تا طوایف را با هم متحد نموده و در اواخر سده ۱۹، بیش از هر زمان دیگری، وحدت بیشتر و وسیع تری مشهود شده و بویژه تحت فرمانروایی امیر "آهین" عبدالرحمن خان با بکارگیری زور، حيله و نیرنگ و فشار به متحد ساختن طوایف موجود در کشور مبادرت بعمل آورد. در اینمورد قابل تذکر پنداشته می شود که نخستین قانون اساسی در امتداد سال ۱۳۰۲ خورشیدی در دوره حاکمیت امیر حبیب الله خان تصویب گردید. در این مقطع موجودیت تضاد و ضد و نقیض گوییها میان طرفداران مدرنیزه سازی و سنت گرایان بیش از پیش تشدید گردیده و تاکنون که کنون است، تنش های اینچینی همچنان ادامه دارد. در اینباره از یاد مانود که در تابستان سال ۱۳۰۷ خورشیدی، زمانی که شاه امان الله در کشور قدرت رسید، اصلاحات کمال اتاترک در ترکیه را بمثابه الگویی بمنظور مدرن سازی افغانستان آغاز نمود که از جمله اصلاحات مورد نظر شاه امان الله یکی هم در برگیرنده استقرار شاهی مشروطه بسبک غربی و رفع حجاب در کشور بود. با اینحال، لویه جرگه، پیشنهادهای و برنامه های یادشده را مورد تردید قرار داده و همه ی آنها را رد نمود. در نتیجه شورش برای نخستین بار در شینوار آغاز گردیده، شورشیان کاخ شاه و قونسلگری بریتانیا را در شهر جلال آباد باتش کشیدند. با تداوم شورش های اینچینی، شاه تبعید خود خواسته را ترجیح داده و راه و مسیر بقدرت رسیدن نادرشاه را هموار نمود. نادرشاه در سال ۱۳۰۹ خورشیدی، پس از کسب مشروعیت از جانب لویه جرگه به پادشاهی رسید و قانون اساسی رادر سال ۱۳۱۰ خورشیدی که در واقع به "سلطنت خودکامه و محافظه کار مذهبی" صبغه قانونی می بخشید، تصویب نمود. نادرشاه تلاش ورزید تا قدرت خویش را تثبیت نموده و بزرگان مذهبی را که به سقوط پیشینیان او کمک کرده بودند، بیش از پیش مورد حمایت و پشتیبانی قرار دهد. با وجود اینهمه، حاکمیت نادر شاه در امتداد سال ۱۳۱۲ خورشیدی و پس از قتل نامرده توسط عبدالخالق، پایان پذیرفت. پس از او، پسرش محمد ظاهرشاه بمقام پادشاهی نایل گردیده و بمدت چهاردهه بمثابه شاه افغانستان به تداوم سلطنت پرداخت. در سال ۱۳۴۰ خورشیدی، سومین قانون اساسی کشور به سلطنت مشروطه در افغانستان همراه با نهادهای قانونگذاری صحه گذاشت. با وجود آنکه در اصول قانونگذاری زمان یادشده به شریعت نیز اشاره شده بود، اما اساس و بنیاد سیستم رهبری کشور بر بنیاد سیستم حقوقی سیکولار قرار گرفت، زیرا در قانون اساسی ایجاد قوه قضائیه مستقل پیشینی گر دیده بود. با وجود اینهمه، قدرت اصلی در اختیار شاه باقی ماند. در امتداد سال ۱۳۴۴ خورشیدی، با برگزاری انتخابات شورای ملی ایجاد گردید که دارای دو بخش "ولسی جرگه" و "مشرانو جرگه" بوده و نیروهای مخالف و عناصر ضد سلطنتی نیز در آنها، بویژه در "ولسی جرگه" حضور داشتند. شاه در امتداد دوره طولانی مدت زمامداری اش در کشور، از تصویب قانون احزاب سیاسی در کشور بنحوی ازانحاً طفره رفت.

تأثیرگذاری شوروی در کشور عزیزما افغانستان، بویژه در امتداد سال ۱۳۴۹ خورشیدی وسعت یافته و در ماه جدی سال ۱۳۵۸ خورشیدی، نظامیان شوروی وارد کشور عزیزما گردیدند. با وجود آنکه گروه بندی های مختلف و متنوع مخالف دولت از پایگاه های شان در پشاور با اقدامات خرابکارانه ای در اراضی متعلق بکشور آبی و اجدادی شان و در مخالفت با حاکمیت چپ در افغانستان تداوم بخشیدند، قانون اساسی کشور در سال ۱۳۵۹ خورشیدی تصویب گردید. گروه های یادشده در پشاور، متشکل از دسته بندی های مختلفی که در برگیرنده بنیادگرایان که خواهان بازگرداندن سلطنت در کشور بودند، گروه های اقلیت شیعه و اسلام گرایان افراطی بودند. اما هدف عمده اکثریت قریب بتمام گروه های یادشده، نه حاکمیت دموکراتیک، بلکه بازگرداندن اسلام در جامعه افغانی بود.

غرب به گروه های یادشده کمک نموده و تازمانی که شوروی در سال ۱۳۶۸ خورشیدی با بحران جدیدی مواجه گردیده و نظامیان کشور یادشده نیز سرزمین و اراضی کشور ما را ترک نموده و بکشورشان فراخوانده شدند. در واقعیت امر، اقتصاد کشورما با اقتصاد تجارت مواد مخدر مبدل شده، سراسر کشور مملو از سلاح و مهمات محاروبی گردیده و جامعه

مدنی افغانستان عملن نابود گردیده بود. وضعیت اینچنینی، به "طالب" ها که به بازسازی نظم پرداخته بودند، این امکان را میسر نمود تا حمایت شهروندان کشور را در بخش های وسیعی از کشور بدست آورند.

در مورد تلاش بمنظور کسب شناسایی وسیع تر مفهوم "دولت مندی" از جانب ساختارهای سنتی یاددهانی بعمل می آید که بر بنیاد مطالب گفته آمده در فوق، بسیاری ها چنین پنداشتند که در جامعه افغانی، میان طرفداران تأسیس و پایه گذاری "دولت ملی" و مدعیان جامعه سنتی ترمبنتی بر "خویشاوندی"، تنش و تناقضاتی موجود می باشد. از جمله، "دولت ملی" بشرح زیر تعریف گردید:

"مجموعه ای از وظایف و عملکردهای حقوقی دولت نگرش هایی در مورد مفهوم غربی چگونگی مدیریت دولت و اینکه بیشترین تمرکز دولت بر فرد متمرکزی باشد و نه بر گروه. برخلاف اینهمه، "تمایل به جدایی قبیلوی" بویژه در جوامع عقب مانده بیشتر موجود می باشد، جایی که اصل خویشاوندی جاگزین حکومت می گردد و به شهروندانی که در یک محیط مشخص بدنیا آمده اند، مجموعه کارآمدی از حقوق و وظایف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را تضمین می نماید.

تنش یاد شده در کشور عزیز ما هنوز هم با قوت خویش موجود بوده که بازتاب دهنده تفاوتی بین سنت های روستا یی و شهری، بین جوانان و افراد مسن تر، بین کسانی که از مدرن سازی حمایت می نمایند و سنت گرایان می باشد. بسیاری ها چنین میپندارند که تلاش های انجام شده در امتداد زمانی معین بمنظور اجرای اصلاحات سیاسی در کشور بویژه در امتداد سده ۲۰ موفق نبوده و به پذیرش گسترده مفهوم دولت داری از جانب ساختارهای قبیلوی نیانجامید. با وجود اینهمه، از نقطه نظر تاریخی، بیشترین دشواری ها ناشی از موجودیت بیسوادگی گسترده و معضلات عدم موجودیت ارتباطات میان شهروندان و نبود شبکه حمل و نقل بوده و در کنار اینهمه، بود و باش شهروندان کشور در گروهها و اجتماعات جداگانه و دور از شهرها و مجزا از هم، بخش دیگری از معضلات موجود پنداشته می شد. همچنان، کمبود منابع نیز تلاش های دولت بمنظور مشروعیت بخشیدن بقدرت را کند کرده بود.

بنا برین، رهبران مجبور بودند با استفاده از مشوق های سیاسی و مالی، گروه های مختلف را بسمت خود جذب نموده و آنها را در برابر یکدیگر قرار دهند. از دیدگاه بسیاری ها، با گذشت زمان، قدرت مرکزی ناگزیر گردید تا بمنظور کمک های مالی و نظامی، هرچه بیشتر به رهبران منطقوی مراجعه نماید، بدین ترتیب، ساختارهای سنتی و قبیلوی تقویت می گردید. برخی از پژوهشگران باین باور بودند کاین پدیده فقط و فقط بمثابة گرایش به تبدیل پلورالیزم دینی و قومی پنداشته شده و تفرقه اجتماعی را بیش از پیش تشدید نموده است. برخی ها ادعا می نمایند که در افغانستان همیشه اینطور بوده و همین اکنون نیز اتفاق یاد شده از قوه بفعل مبدل می گردد.

بمنايه نتیجه گیری و در نهایت امر باید متذکر گردید که در بحبویه تلاش های ناکام بمنظور ساخت دولت مدرن در کشور، با تکیه بر قانون شریعت، شاهد ضد و نفیض گویی هایی بوده و دستیابی به مأمول مورد نظر بیش از پیش دشوار و حتا غیر ممکن گردید، در مورد یاد شده و بمنظور نایل گردیدن به هدف مورد نظر، بیش از همه باید بر مشروعیت عمیق فرهنگی در سراسر کشور عزیز ما افغانستان متوسل گردید. با وجود بقدرت رسیدن "طالب" ها در کشور، پرسش هایی باین شرح مطرح می گردد که آیا رهبران "طالب" ها قادر بایجاد و پایه گذاری یک دولت موثر و کارآیی در کشور خواهند بود؟ تمامی نیروهای خارجی در مورد ایجاد و استقرار یک دولت با ثبات و مدرن در کشور ما بدلائل مختلفی شکست خوردند که دلایل آنرا می توان ذیلن چنین برشمرد:

نخست اینکه برنامه های تدوین شده در مورد، بگونه کلی ناقص بوده و نتایج دلخواهی را نیز بدنبال نداشت و دوم هم در شرایطی که دولت بمثابة میانجی مستقل در مورد حل و فصل مناقشات مورد نیازی باشد، اما دموکراسی اجازه نمی دهد که دولت در قدرت باقی ماند.

یکشنبه ۱۹ ماه دلو سال ۱۴۰۴ خورشیدی، برابر با ۸ ماه فبروری سال ۲۰۲۶ ترسایی